

وحی یا تجربه وجودی در فلسفه یاسپرس

دکتر عبدالله نصری*

تاریخ دریافت: ۸۶/۳/۷

تاریخ پذیرش: ۸۶/۱۱/۲۰

چکیده

برخی از فیلسوفان اگزیستانس به تحلیل پدیده وحی^۱ پرداخته‌اند. برخی از آن‌ها همان تفسیر کلام سنتی را از وحی پذیرفته‌اند و برخی دیگر آن را به تجربه وجودی فروکاسته‌اند. یاسپرس از گروه دوم است. وی با توجه به تفسیری که از انسان و مراتب وجودی او ارائه می‌دهد، وحی را به عنوان یک نوع آگاهی درونی می‌پذیرد. به زعم وی، اگر انسان در مرتبه هستی‌داری قرار گیرد، در مواجهه با متعالی به یک روشن‌گری وجودی خاص دست می‌یابد که از آن به وحی عام تفسیر می‌شود. این نوع تجربه وجودی با مراقبه و تأمل در متعالی و تفکر در وظایف خود و در ارتباط با دیگران تحقق پیدا می‌کند. وحی عام در ارتباط با ایمان فلسفی است که یاسپرس به دفاع از آن می‌پردازد. این ایمان در مقابل ایمان دینی قرار دارد. در ایمان فلسفی، فرد فقط به تجربیات شخصی خود پایبند است و هرگز آن را برای دیگران معتبر نمی‌داند. در این نوع ایمان، التزام به هیچ دین خاصی ضرورت ندارد. ایمان فلسفی در ارتباط با علم و سنت است و از آن‌ها بهره‌برداری می‌کند.

واژگان کلیدی

انسان، هستی‌داری، وحی، تجربه وجودی، ایمان فلسفی، اسطوره

* استاد گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه علامه طباطبایی amir.nasri@gmail.com

مقدمه

از جمله مسائلی که یاسپرس^۲ پیرامون آن‌ها آثاری را نوشته، دو مسئله خدا و وحی است. یاسپرس با توجه به تفسیری که از انسان و امکانات وجودی وحی ارائه می‌دهد، نگاه خاصی به مسئله وحی و ایمان دارد که در این گفتار به بررسی آن می‌پردازیم. یاسپرس در این تفسیر تلاش می‌کند تا از عناصر مهم فلسفه خود استفاده کند؛ این عناصر عبارت‌اند از:

۱. شخصی بودن حقیقت و اینکه حقیقت امر انفسی است، نه آفاقی؛
۲. تاریخمند بودن حقیقت و نفی مطلق بودن حقیقت؛
۳. آزادی به عنوان مهم‌ترین ویژگی انسان؛
۴. ذومراتب بودن وجود انسان و اینکه هر یک از افراد آدمی خود یک نوع است؛
۵. امکان رشد و کمال انسان بدون التزام به هیچ یک از ادیان و مذاهب مختلف؛
۶. ضرورت ایمان و ارتباط میان انسان با خدا از راه مراقبه و تفکر فلسفی.

۱. مراتب انسان

یاسپرس در تفسیر انسان برای او سطوح و مراتبی را قائل است که عبارت‌اند از:

الف. دازاین:^۳ در این مرتبه، انسان به مثابه موجودی در میان سایر اشیاء لحاظ می‌شود. دازاین، فردی معین و جزئی است که وابسته به جهان است. در این مرتبه، آدمی تابع شرایط اجتماعی است، نه تأثیرگذار بر آن. به بیان دیگر تابع امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و مذهبی جامعه خود است. دازاین به جاذبه‌های زندگی توجه بسیار دارد و به دنبال لذایذ دنیوی است. علم و معرفت هم برای او وسیله‌ای برای حصول لذت بیشتر است، نه شناسایی خیرها.

ب. آگاهی کلی:^۴ در این مرتبه، انسان با شناخت‌های علمی سر و کار دارد؛ یعنی معرفت برای او اهمیت دارد. البته معرفت او نسبت به امور علمی، هنری و دینی عمیق نیست؛ چرا که به دنبال واقعیات محاسبه‌پذیر است. در این مرتبه، ارتباط آدمی با دیگران هم اصیل نیست.

ج. روح:^۵ در این مرحله، آدمی در جهت وحدت‌بخشی امور تلاش می‌کند؛ یعنی برای او یک سلسله ایده‌های کلی مطرح است که چارچوب تفکر وی را تشکیل می‌دهند؛ مانند ایده ملت، کلیسا، سنت فرهنگی و تخصص. با این ایده‌ها آدمی میان امور مختلف وحدت و هماهنگی ایجاد می‌کند. جهان‌بینی آدمی هم در این مرتبه شکل می‌گیرد؛ چرا که جهان‌بینی تجسم عینی حیات روح است.

د. هستی‌داری:^۶ در این مرتبه، آدمی به بالاترین مرتبه وجودی خود دست می‌یابد؛ چرا که به خاستگاه خود رجوع می‌کند و با یک جهش بنیادین به سوی آن مرتبه‌ای می‌رود که اکنون فاقد آن است. در این مرتبه، آدمی اصالت خویش را بازمی‌یابد و خود را موجودی استثنایی در نظر می‌گیرد که هیچ کس نمی‌تواند جایگزین او شود. در این مرتبه، انتخاب‌های آدمی از سر تأمل و تفکر است، نه روزمرگی. البته در هر انتخابی ممکن است که آدمی در هستی‌داری خود شک کند؛ چرا که امکان سقوط همواره وجود دارد. در این مرتبه، آدمی به خوبی درمی‌یابد که باید با جهش‌های پی در پی امکانات وجودی خود را فعلیت ببخشد.

یاسپرس در تفسیر انسان، از روشن‌گری^۷ وجودی سخن می‌گوید؛ به این معنا که آدمی باید با خودشناسی و رفع موانع صعود از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر به مقام گشودگی^۸ دست یابد. البته برای نیل به این مقصود توجه به سه امر زیرین ضروری است:

الف. مراقبه^۹ یا تفکر در خویشتن: آدمی باید در مورد هر آنچه که در طول روز انجام می‌دهد، به داوری بنشیند، باید گفتار و رفتار خود را بررسی کند تا ببیند که کجا خطا کرده، کجا بی‌صدافتی نشان داده و کجا از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرده است. در واقع، باید در مورد آگاهی‌ها، عواطف و اعمالی که در جریان زندگی روزانه با آنها مواجه بوده است، به تأمل و تفکر پردازد.

ب. تفکر در وظایف خود: در این مرحله باید به تأمل در باب وظایف خود پرداخت، آن هم وظایف فردی و مسئولیت‌های اجتماعی. آدمی همواره باید مراقب باشد که در ارتباط با دیگران چه کرده است. آیا فقط در اندیشه امور مربوط به خود بوده یا نسبت به مسائل و مشکلات دیگران نیز از خود حساسیت نشان داده است.

ج. تأمل متعالی: ^۱ در مقام روشن‌گری باید در باب اصل وجود خود به تأمل پرداخت؛ یعنی به این پرسش پاسخ داد که آیا وجود من از خود من است یا از دیگری؟ تأملی که آدمی در مرتبه هستی‌داری می‌کند، او را به سوی الوهیت سوق می‌دهد (Jaspers, 1957, p.119). در واقع، یاسپرس از سویی بر تأمل در درون تأکید دارد و از سوی دیگر، ارتباط با انسان‌ها. و از همین جاست که با وجود مشابهت برخی اندیشه‌های او با عرفان، در مواردی از مشرب‌های عرفانی فاصله می‌گیرد.

۲. وحی

یاسپرس تلقی خاصی از وحی دارد که دیدگاه او را از متألهان مسیحی جدا می‌سازد. متألهان مسیحی وحی را به معنای ظهور خدا، آن هم در زمان و مکان معین می‌دانند. یاسپرس وحی را به معنای آشکار شدن حقیقت در درون فرد، فارغ از زمان و مکان خاص می‌داند (Jaspers, 1958, p.41). یاسپرس وحی را دو قسم می‌داند: یکی به معنای رویداد عینیت‌یافته در زمان است و دیگری رویدادی فارغ از زمان که در لحظه‌ای خاص از وجود فرد رخ می‌دهد.

در تلقی متألهان مسیحی، وحی به معنای سخن مستقیم خدا در زمان معین است که در عین حال، برای همه انسان‌ها معتبر است (Jaspers, 1947, p.83). این نوع وحی مربوط به ادیان الهی است. وحی مورد نظر یاسپرس یک تجربه وجودی است؛ یعنی یک نوع انکشاف حقیقت است. این وحی با تجربه‌های درونی حاصل می‌شود، آن هم تجربه‌های حالت‌های اصیل وجودی. به هنگام وقوع این نوع وحی، آدمی با این راز مواجه می‌شود که وجودش از خودش نیست بلکه از فراسوی وجود او به وی اعطا شده است. این نوع وحی فقط رویدادی است که درون فرد به وقوع می‌پیوندد. این وحی یک تجربه و آگاهی درونی است؛ یعنی ظهور حقیقتی است که در یک لحظه وجودی رخ می‌دهد. در لحظه‌ای از لحظات وجود اصیل، آدمی خود را در مواجهه با متعالی می‌یابد. در واقع، این نوع وحی، نوعی اشراق و یا روشن‌گری وجودی است. این وحی، یک وحی عام، در مقابل، وحی ادیان الهی، وحی خاص، است.

آدمی در وحی عام درمی‌یابد که نجات‌بخشی بیرون از خود ندارد. به بیان دیگر، هیچ رمز مشخصی میان مسیح در خود و عیسای تاریخی دیده نمی‌شود (Long, 1968, p.36). وحی عام یا تجربه وجودی وابسته به تجربه خاصی نیست که در گذشته برای فرد دیگری چون عیسی روی داده باشد. یاسپرس با این تلقی از وحی که یک تجربه خاص برای مسیح (ع) بوده، به شدت مخالف است. از نظر وی، تلقی برخی متألهان از وحی موجب می‌شود تا بسیاری از افراد انسانی از وحی محروم باشند. به گفته برخی از پژوهشگران فلسفه یاسپرس، هرچند این وحی یک آگاهی درونی است، امری نامشخص و مبهم است (Long, 1968, p.150). وحی وجودی از راه تأمل در باب جهان و جایگاه آدمی در هستی به دست می‌آید. آدمی با تأمل و تفکر در عالم هستی می‌تواند حضور متعالی^{۱۱} را دریابد؛ به بیان دیگر، هنگامی که آدمی در مرتبه هستی‌داری جهان را به مثابه یک رمز در نظر می‌گیرد، تجربه وجودی یا وحی عام^{۱۲} برای او حاصل می‌شود.

۳. نقد وحی خاص^{۱۳}

یاسپرس بر دیدگاه متألهانی، چون بولتمان^{۱۴}، که به وحی خاص اعتقاد دارند، انتقادهای چندی را وارد می‌سازد که عبارت‌اند از:

۱. در وحی خاص، اعتقاد به حقیقت مطلق و عینی وجود دارد. این نوع وحی، حقیقت متعالی را به حقیقت عینی فرو می‌کاهد.

۲. هرچند وحی خاص، امری منحصر به فرد است، برای همه انسان‌ها معتبر است. این نوع وحی، مطلق است، نه آنکه نسبی و فقط برای صاحب آن معتبر باشد. اما در وحی عام، فرد آنچه را به دست می‌آورد، فقط برای خودش معتبر است و هیچ‌گاه ادعا نمی‌کند حقیقتی را که او یافته است، برای همگان اعتبار دارد (Jaspers, 1947, p.112). همین امر موجب می‌شود تا وی برای تجربه‌های دیگران ارزش قائل شود و تجربه‌های درونی دیگران یا وحی خاص را انکار نکند.

۳. وحی خاص که مربوط به ایمان دینی است، موجب انحصارگرایی در وحی می‌شود. انحصارگرایی هم ارتباط با دیگران را مختل می‌سازد. انحصارگرایی موجب

بی‌توجهی و حتی تکفیر پیروان سایر ادیان می‌شود. وحی خاص راه رسیدن به خدا را فقط با اعتقاد به مسیح امکان‌پذیر می‌داند.

۴. در وحی خاص، حقیقت، امری فراتاریخی در نظر گرفته می‌شود، در حالی که حقیقت مطلق، امری تاریخمند است و تنها در لحظات تجربه فردی وجود دارد، نه آنکه مربوط به گذشته باشد.

۵. در وحی خاص، از راه رسیدن به حقیقت سخن به میان می‌آید، نه «از راه من برای رسیدن به حقیقت» (Long, 1968, p.53).

۶. در وحی خاص، حقیقت و صورت‌بندی آن، امری مطلق است، اما در تجربه وجودی، صورت‌بندی حقیقت یک امر نسبی است. در واقع، چون حقیقت متعالی دارای تجلیات و صور گوناگون است، امری نسبی است.

۷. در وحی خاص، رابطه انسان با خدا از راه بیرونی است، اما در وحی عام از راه ارتباط درونی است؛ یعنی انسان از طریق آزادی و اصالت خود با خدا سخن می‌گوید (Jaspers, 1950, p.90).

۸. در وحی خاص، خدا به گونه‌ای توصیف می‌شود که گویی شیئی واقع در جهان است. این نوع تصور خدا موجب می‌شود تا تعالی خدا از دست برود.

۹. در وحی خاص، یک سلسله آموزه‌های جزئی وجود دارد که فرد در باب آن‌ها به چون و چرا نمی‌پردازد؛ برخلاف وحی عام که در آن پرسش از هر آموزه‌ای امکان‌پذیر است.

۱۰. در وحی خاص، مناسک و شعائر خاص وجود دارد، برخلاف وحی عام که از مناسک ویژه‌ای حمایت نمی‌کند.

برخی از مفسران فلسفه یاسپرس در ریشه‌یابی انکار وحی خاص امور زیر را ذکر می‌کنند:

۱. وحی خاص، خود را تنها منبع و مرجع مطرح می‌سازد.
۲. در وحی خاص، دین، سد راه فردیت وجودی و آزادی اصیل انسانی است.
۳. وحی خاص مسئولیت انسانی را در اعمال وی نادیده می‌گیرد (Olson, 1979, p.209).

۴. تجربه‌های وجودی خدا

از نظر یاسپرس، انسان در تجربه وجودی به دریافت خدا یا متعالی نایل می‌شود. یاسپرس این واژه را به دو معنا به کار می‌برد:

الف. به معنایی که نشانگر فراتر رفتن از حد خود است؛ برای مثال، آدمی با آگاهی کلی، از دازاین، و با روح از حد آگاهی کلی، و با هستی‌داری از هر دو فراتر می‌رود. ب. معنایی که اشاره به خدا دارد، یعنی وجودی که برتر از جهان است.

از نظر یاسپرس این دو معنا با یکدیگر در ارتباطند؛ چرا که با عمل فراروی از خود، یعنی در مرتبه هستی‌داری است که آدمی به سوی خدا می‌رود و او را درک می‌کند.

متعالی به صورت مستقیم قابل فهم است؛ چرا که او همواره در خفاست و با تفکر مابعدالطبیعی نمی‌توان او را شناخت. متعالی با تجربه درونی و از راه روشنگری وجود قابل درک است. یاسپرس، درک متعالی را امری حضوری می‌داند، آن هم از راه تجربه خود. یاسپرس تعبیر خدا را عموماً در مواردی به کار می‌برد که آدمی می‌تواند با متعالی مواجهه شخصی پیدا کند (Schrag, 1971, p.191).

به زعم یاسپرس، متعالی را نمی‌توان تعریف یا توصیف کرد؛ چرا که او در ذیل هیچ مقوله‌ای نمی‌گنجد. تصویر فیلسوفان از خدا برای یاسپرس رضایت‌بخش نیست. به زعم او، دلایل فلسفی اثبات وجود خدا فقط زمینه‌ساز ایمان به خداست، نه آنکه با مطالعه آن‌ها آدمی به خدا اعتقاد پیدا می‌کند. این برهان‌ها فقط از این جهت مفیدند که آدمی به مدد آن‌ها درمی‌یابد که هستی منحصر به جهان طبیعت نیست. این دلایل انسان را بر آن می‌دارند تا آدمی از خود، بیرون شود و به سوی خدا برود (Jaspers, 1969, p.175). به زعم یاسپرس، ریشه ایمان به خدا در آزادی درونی بشر نهفته است. انسان با رجوع به خود از وجود خدا آگاه می‌شود. در مرتبه هستی‌داری و با تأمل درونی در باب آزادی، آدمی درمی‌یابد که وجودش به او اعطا شده است. به بیان دیگر، وجودش از خودش نیست بلکه به مثابه یک موجود آزاد، از متعالی منشأ گرفته است. خدا با تجربه وجودی برای انسان قابل درک است. خدا را باید شهود کرد، نه اینکه با دلایل عقلی او را اثبات کرد. تجربه وجودی منشأ دریافت خداست. این نوع

دریافت برای همه انسان‌ها یکسان نیست. هر کس متناسب با تجربه‌های وجودی خود، خدا را درک می‌کند. در تجربه وجودی، انسان به سوی خدا حرکت می‌کند؛ یعنی رابطه انسان با خدا صعودی است، بر خلاف ادیان الهی که این رابطه نزولی است؛ یعنی لطف الهی شامل حال انسان می‌شود و انسان فعالانه گام به سوی خدا بر نمی‌دارد. به زعم یاسپرس، اینکه انسان می‌تواند خدا را درک کند، به این جهت است که در وجود انسان شوری برای جهش به سوی خدا وجود دارد. هنگامی که انسان از سطوح و از این آگاهی کلی و روح به مرحله هستی‌داری جهش پیدا می‌کند، خود را در مواجهه با خدا احساس می‌کند، و همین ارتباط با خدا موجب می‌شود تا آدمی نه تنها خود، که جهان، را به طور اصیل درک کند (Jaspers, 1959, p.11). در واقع، یاسپرس در جستجوی خدایی است که وجود او را دگرگون سازد، نه خدایی که فقط در ذهن او جای داشته باشد. از همین جاست که او به دنبال شناسایی محض خدا نیست بلکه به دنبال آن است تا آدمی حضور خدا را همواره در حیات خود درک کند.

۵. ایمان فلسفی

یاسپرس ایمان را یک نگرش فعال نسبت به زندگی می‌داند و ریشه ایمان را در ژرفای روح انسان سراغ می‌گیرد. ایمان، وجود آدمی را به تحرک و جنبش وامی‌دارد و او را برای غلبه بر حوادث زندگی توانا می‌سازد. یاسپرس از نوعی ایمان دفاع می‌کند که آن را ایمان فلسفی^{۱۵} می‌نامد. این ایمان، یک آیین و مذهب خاص نیست تا بتوان آن را توصیف کرد. این ایمان مبتنی بر پذیرش اصول زیر است:

الف. خدا وجود دارد؛

ب. امر مطلق وجود دارد؛

ج. جهان موجودی قائم به خود نیست (Jaspers, 1947, p.36).

ایمان فلسفی در تجربه مستقیم فردی تحقق می‌یابد. این ایمان، یک عمل وجودی است که در لحظات راستین وجود تحقق می‌یابد. ایمان فلسفی، فاقد یقین و قطعیت است. این ایمان برای صاحب آن همواره مورد پرسش قرار می‌گیرد، نه آنکه امری بدون

ابهام، و یقینی باشد. به گفته یاسپرس، فرد مؤمن گاه در ایمان خود تردید می‌ورزد و از خود سؤال می‌کند که آیا ایمان دارد یا ندارد (Jaspers, 1951, pp.50, 95). ایمان فلسفی تصمیمی است که فرد در یک لحظه وجودی خاص می‌گیرد. ایمان فلسفی واقعه‌ای است که درون فرد روی می‌دهد؛ یعنی یک عمل درونی است، نه اعتقاد به یک واقعیت بیرونی. ایمان فلسفی به یک شکل خاص تحقق نمی‌یابد. این ایمان فقط راهی به سوی گشودگی است. از این روی، انسان مؤمن به دنبال دست‌یابی به شواهد حقیقت برای اعتبار یک امر مقدس نیست بلکه در جستجوی آزادی است (Jaspers, 1955, p.141). لازمه ایمان فلسفی عمل است. بدون التزام عملی نمی‌توان ایمان داشت. ایمان نیازمند دلیل و استدلال نیست (Jaspers, 1969, p.304). هیچ چیز جزء اراده خود فرد نمی‌تواند ایمان فلسفی را ایجاد و یا حتی حفظ کند. خانواده، مواریت فرهنگی و مذهب نمی‌توانند این ایمان را در انسان شکوفا سازند.

در ایمان فلسفی اعتقاد به یک مرجعیت وجود ندارد. در این نوع ایمان، نه تنها یک کتاب مقدس مرجع قرار نمی‌گیرد که حتی هیچ فیلسوفی هم مرجع به شمار نمی‌آید. در این نوع ایمان، پرستش هیچ موجودی وجود ندارد. ایمان فلسفی برخلاف ایمان دینی برای همگان اعتبار کلی ندارد. ایمان دینی برای همه مؤمنان معتبر است، اما ایمان فلسفی برای هر فردی، معنایی خاص دارد، نه آنکه برای همگان یک معنا داشته باشد. در ایمان فلسفی، یک واقعیت به مثابه هدف در نظر گرفته نمی‌شود. یاسپرس ایمان به برخی از مکاتب و آرمان‌ها را ایمان خارجی و عینی به شمار می‌آورد. یکی از نقدهای وی بر ایمان خارجی این است که بدون تعالی است.

یاسپرس هر نوع ایمان خارجی را بسته و غیرگشوده می‌داند، در حالی که ایمان فلسفی امری باز و گشوده است. در ایمان فلسفی، انسان فعالانه با خدا مواجه می‌شود، نه آنکه مانند ادیان الهی منتقدانه انتظار داشته باشد که لطف الهی شامل حال او بشود.

در ایمان دینی، فرد به وحی به مثابه یک حادثه خاص تاریخی تسلیم می‌شود، اما در ایمان فلسفی هیچ گونه تسلیم و اطاعتی به یک وحی خاص وجود ندارد. در ایمان فلسفی بر خلاف ایمان دینی، انحصارگرایی وجود ندارد. در این نوع ایمان، همواره تأکید می‌شود که راه رسیدن به خدا، بدون مسیح هم امکان‌پذیر است و بدون انجیل نیز

می‌توان آن را به دست آورد (Jaspers, 1958, p.46). در ایمان فلسفی، بصیرت‌های عرفانی نیز کنار زده می‌شود؛ چرا که این ایمان بدون ریاضت‌ها و دعاوی عرفانی است. در عرفان، یقین عنصر اساسی است، در حالی که ایمان فلسفی همراه با شک است، و حتی شک سنگ‌بنای آن است (Ehrlich, 1975, p.13). هرچند ایمان فلسفی حرمت ایمان دینی را پاس می‌دارد، هیچ‌گاه نسبت به آن حالت اطاعت و فرمان‌برداری ندارد. طرفداران ایمان فلسفی، معتقدان ادیان الهی را انکار نمی‌کند و حتی سعی می‌کند که آن‌ها را از صمیم قلب دوست بدارد.

طرفداران ایمان فلسفی در معرض تهدیدات چندی قرار دارد؛ از جمله آنکه یقین به متعالی را از دست بدهند، بی‌اعتقاد بشوند، به فراموشی از خود دچار بشوند و یا تهی از عشق گردند (Jaspers, 1967, p.362).

۶. ایمان فلسفی و علم

با توجه به آنکه یاسپرس ایمان را یک امر فردی و خصوصی می‌داند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا ایمان با علم نسبتی برقرار می‌کند یا خیر؟ به بیان دیگر، اگر ایمان و وحی یک تجربه درونی است و هیچ اعتبار کلی ندارد، آیا علم می‌تواند مدرسان آن باشد یا خیر؟

یاسپرس همواره تأکید می‌کند که آگاهی از حقیقت ایمان یک امر جزئی است، نه کلی؛ در حالی که علم با قضایای کلی سر و کار دارد. علم بر اساس شواهد تجربی حکم می‌کند، اما ایمان با تعهد شخصی سر و کار دارد. علم از صدق و کذب قضایایی سخن می‌گوید که برای همه معتبر است، اما ایمان از دسترس تجربه‌های دیگران دور است و نمی‌توان با روش‌های علمی از صدق و کذب آن‌ها سخن گفت.

به زعم یاسپرس با وجود آنکه ایمان غیر از علم است و شناخت علمی غیر از شناخت ایمانی است و هر یک قلمرو خاص خود را دارند، اما علم می‌تواند در خدمت ایمان قرار گیرد؛ یعنی علم می‌تواند در جهت نقد تعصب‌های ایمانی گام‌های مؤثری بر دارد؛ چرا که یکی از وظایف علم بر داشتن نقاب از توهمات است که چهره واقعیات را مغشوش می‌سازد.

۷. تجربه وجودی و سنت

تجربه وجودی نسبت به سنت بی‌اعتنا نیست؛ چرا که ارتباط با آن زمینه‌ساز پیدایش آن است. البته سنت برای تجربه وجودی با ایمان فلسفی مرجع به شمار نمی‌آید. در واقع سنت، واقعیت متعالی را عینی می‌سازد و با این اقدام خود، به آن مرجعیت می‌بخشد، در حالی که ایمان فلسفی با هرگونه عینیت بخشیدن به تجربه وجودی مخالف است. یاسپرس مسیحیت و انجیل را یک سنت مهم امتدادیافته در تاریخ می‌داند، که هرچند نباید مرجع تلقی شود، منبع مهمی برای حصول تجربه وجودی است. انجیل تجربه‌های دینی و عرفانی بسیاری را در اختیار انسان‌ها می‌گذارد. آدمی با تأمل در انجیل، واقعیات بسیاری را به دست می‌آورد که موجب گشودگی ابعاد وجودی او می‌شود. سنت می‌تواند آدمی را از امکانات وجودی خود آگاه سازد. سنت، زمینه‌های آگاهی انسان از متعالی و مواجهه با او را فراهم می‌آورد.

۸. اسطوره انسان - خدا

یاسپرس تصویر عیسی به عنوان خدا-انسان را نمی‌پذیرد و این یکی از تمایزات اندیشه او با برخی از متألهان مسیحی است. وی این تصویر از عیسی را نوعی اسطوره می‌داند که باید به اسطوره‌زدایی از آن پرداخت (Jaspers, 1947, p.104). از نظر یاسپرس عیسی بشری بیش نیست و مانند بسیاری از واقعیات عالم می‌تواند رمزی^{۱۶} برای وجود متعالی باشد. از نظر وی، ایمان فلسفی «وجود یک تاریخ نجات‌بخش عینی را که رویدادی مطلق و شرط لازم نجات برای همه انسان‌هاست، انکار می‌کند و این تاریخ را فقط به عنوان یک اسطوره می‌پذیرد» (Jaspers, 1958, p.47).

یاسپرس عیسی را به عنوان یک شخصیت تاریخی می‌پذیرد و حتی ایمان به او را با ارزش می‌داند، اما وی را یک پیامبر الهی نمی‌داند بلکه او را یکی از چهار فیلسوف بزرگ تاریخ می‌داند. از نظر وی عیسی مصلحی نبود که به دنبال ارائه طرح و برنامه‌ای برای دگرگون‌سازی جامعه باشد. حیات عیسی همواره در معرض انوار الهی قرار داشت؛ چرا که او با خلوص کامل به یاد خدا بود و جز خدا همه چیز از ضمیر او پاک شده بود. عیسی به مرحله‌ای از کمال رسیده بود که به امور دنیا بی‌اعتنا بود. ظرفیت

وجودی او برای تحمل رنج و درد بی‌نظیر بود. او با ترک علایق نفسانی به مقام وارستگی رسیده بود. او به دنبال حقیقت، و همه کارهای او برای خدا بود.

به زعم یاسپرس، تجربه‌های وجود عیسی می‌تواند الهام‌بخش دیگران باشد. با ارتباط با شخصیت وی می‌توان از وجود اصیل خویش آگاه و به مرتبه هستی‌داری نایل شد. از نظر وی، عیسی را نباید یک مرجع در نظر گرفت بلکه باید وی را مانند سایر شخصیت‌های بزرگ تاریخی، نشانه‌هایی برای ارائه یک جهت و محور دانست. از نظر یاسپرس مواجهه انسان با خدا از راه آموزه‌های کلیسایی نیست بلکه فقط با ارتباط درونی میسر است.

یاسپرس، عیسی را کلمه خدا نمی‌داند تا چه رسد به آنکه انجیل را کلام الهی به شمار آورد تا برای همگان مرجع باشد. از نظر وی انسان‌ها به شیوه‌های مختلف می‌توانند با خدا در ارتباط باشند. هر انسانی می‌تواند مورد خطاب الهی قرار گیرد، نه آنکه عیسی واسطه این ارتباط باشد.

نتیجه‌گیری

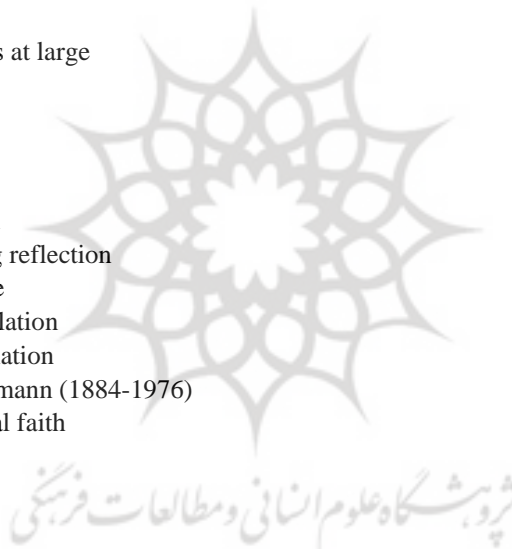
هر فیلسوف و متکلمی بر اساس پیش‌فرض‌های خود به توجیه باورهای دینی می‌پردازد. یاسپرس هم به عنوان یک فیلسوف اگزیستانس بر مبنای نگاهی که به انسان و خدا دارد، پدیده وحی را تفسیر می‌کند. از آنجا که یاسپرس در میان ادیان الهی فقط به مسیحیت توجه دارد و با تفسیر وحی در فرهنگ مسیحی آشناست، و این تفسیر را نیز قابل قبول نمی‌داند، به دنبال آن است تا تفسیری جدید از وحی ارائه دهد. در این تفسیر یاسپرس تلاش می‌کند تا حقیقت مطلق را نفی کند و حقیقت را امری شخصی و فردی سازد. به زعم وی، مسیحیت با تفسیری که از وحی ارائه می‌دهد، زمینه‌های انحصارگرایی را فراهم می‌آورد، در حالی که در جهان امروز باید از کثرت‌گرایی دینی دفاع کرد. اگر وحی به تجربه وجودی فرو کاسته شود، مبنای معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی محکمی برای پذیرش تکثرگرایی دینی فراهم خواهد آمد. به علاوه این تفسیر از وحی، با تاریخ‌مند بودن حقیقت و نسبیت آن سازگار است، در حالی که تفسیر مسیحی از وحی امری فراتاریخی است که مبتنی بر مطلق بودن حقیقت است.

از نظر یاسپرس تفسیر وحی به تجربه وجودی موجب می‌شود تا انسان از یک ایمان فعال و پویا برخوردار شود و هیچ‌گاه ایمان خود را کامل و نهایی تلقی نکند. در این تفسیر از وحی، تعارضی میان ایمان با علم و فلسفه و هیچ‌یک از سنت‌های دینی و عرفانی پیدا نخواهد شد.

یادداشت‌ها

۱. کلمه «وحی» در این مقاله معادل Revelation به کار رفته است و با توجه به فرهنگ مسیحی، مقصود از آن، «انکشاف الهی» می‌باشد.

2. Karl Jaspers (1883-1969)
3. dasein
4. consciousness at large
5. spirit
6. existenz
7. elucidiation
8. openness
9. self reflection
10. transcending reflection
11. transcendece
12. general revelation
13. special revelation
14. Rudolf Bultmann (1884-1976)
15. philosophical faith
16. cipher



کتابنامه

- Ehrlich, Leonard H. (1975), *Karl Jaspers: Philosophy as Faith*, Amherst: University of Massachusetts Press.
- Jaspers, Karl (1947), *The Question of German Guilt*, trans. by E.B. Ashton, New York: The Dial Press.
- Id. (1950), *Perennial Scope of Philosophy*, trans. By Ralph Manhein, London: Routledge and Regain Paul.
- Id. (1951), *Way to Wisdom: An Introduction to Philosophy*, trans. by R. Manheim, New Haven: Yale University Press.

- Id. (1955), *Reason and Existenz*, trans. by W. Earle, New York: Noonday Press.
- Id. (1958), *Myth and Christianity: An Inquiry into the Possibility of Religion without Myth*, trans. by N. Gutermann, New York: Noonday Press.
- Id. (1959), *The Idea of University*, trans. By H.A.T. Reiche and H.F. Vandeschmidt, Boston: Beacon Press.
- Id. (1962), *The Great Philosophers*, volume I, trans. R. Manheim, New York: Harcourt, Brace & World.
- Id. (1967), *Philosophical Faith and Revelation*, trans. by E. B. Ashton, London: Collins.
- Id. (1969), *Philosophy*, trans. by E. B. Ashton, Chicago: Chicago University Press.
- Long, Eugene Thomas (1968), *Jaspers and Bultmann: A Dialogue Between Philosophy and Theology in the Existentialist Tradition*, Durham: Duke University Press
- Olson, Alan M. (1979), *Transcendence and Hermeneutics: An Interpretation of the Philosophy of Karl Jaspers*, Dordrecht: Kluwer Academic Publishers
- Schrag, Oswald (1971), *Existence, Existenz and Transcendence: An Introduction to the Philosophy of Karl Jaspers*, Pittsburgh, Pa.: Duquesne University Press.